

تحلیل متون نظم و نثر فارسی، عرفان و تصوف، انواع و نقد ادبی، دستور زبان فارسی، سبک‌شناسی و وزن شعر، ترجمه، فارسی در دیگر کشورها، ادبیات معاصر، معرفی و نقد کتاب

عنوان مقاله : اسناد موقوفات اسماعیل سامانی در بخارا
 نویسنده : او. د. چخو ویچ، ترجمه لیلا روبن شه
 مأخذ : میراث جاویدان، س هشتم، ش اول (بهار ۱۳۷۹)، س ۷ تا ۲۴

در سیاهه مخزن اسناد وقفی بخارا از بایگانی مرکزی دولتی تاریخ ازبکستان «سند موقوفه اسماعیل سامانی» به شماره ۱۲۸۷ وجود دارد که در سال ۹۸۶ ه. ق. از روی نسخه اصلی سال ۲۵۴ ه. ق. رونویس شده و با شش توافقنامه کامل و یک توافقنامه نیمه همراه است.

در حال حاضر تنها عکس این اسناد که در کمیته معماری جمهوری ازبکستان نگهداری می‌شود، محفوظ مانده است. این عکسها از روی نگاتیوهایی ظاهر شده است که دقیقاً با همان اسناد نامبرده در سیاهه یاد شده هم از نظر مضمون و هم تعداد صفحات مطابقت دارد.

از روی عکس چنین استنباط می‌شود که سندی که در بایگانی به عنوان «سند موقوفات اسماعیل سامانی» به ثبت رسیده، باید طوماری به طول بیش از ۳-۴ متر و عرض حدود ۲۵ تا ۳۰ سانتیمتر باشد. مضمون متن آن در ۱۳۱ سطر نوشته شده و به هفت قسمت، که در اصل هفت سند مختلف است، تقسیم شده است. تمام

متن با یک خط و به نظر می‌رسد در یک زمان نوشته شده است. خط آن هم به شیوه نستعلیق آسیای مرکزی و خود دلیلی برای اثبات زمان تحریر این سند است. از روی نشانه‌های پالتوگرافی (علم شناسایی خطهای باستانی) می‌توان گفت که این خط نمی‌تواند به قبل از سده هفدهم م. مربوط باشد. حتی می‌توان گفت که این خط به زمان خیلی بعد مربوط می‌شود، زیرا این خط در سالهای قبل از سده نوزدهم میلادی رواج یافت. مهرهای روی آن نیز تأییدی بر این امر است. بر روی مهرهای لوزی شکل آن عبارت «سلطان امیر حیدر» آشکارا خوانده می‌شود. این شخص در فاصله سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۶ م. در بخارا حکمرانی می‌کرد.

در متن مربوط به شرایط توزیع درآمدهای وقفی موجود، این تذکر نیز وجود دارد که وقف توسط اعلیحضرت پادشا اسماعیل سامانی در سال ۲۵۴ ه.ق. (۸۶۸ م.) بنیان نهاده شد، ولی از قرار معلوم، اسماعیل سامانی تنها در سال ۸۷۴ م. و پس از مرگ نصر، برادر خود در سال ۸۹۲ م. امیر تام الاختیار و جانشین او شد. در سال ۸۶۸ م. اسماعیل سامانی دارای آن عناوین و القابی نبوده است که در این سند به آنها برخوردیم.

زبان تاجیکی اسناد در جاهایی که جملات، بسیار پر آب و تاب، پیچ در پیچ و پر از القاب قافیه دار است با تصویری که ما از آثار خیلی بعد از آن زمان داریم مطابقت می‌کند.

ضمناً بسیار شک برانگیز است که این وقف نامه درست در سال ۱۲۷۷ م. در شهر بخارا، که دقیقاً در همین زمان به دست مغولان تا حدودی منهدم شده و به غارت رفته بود، احیا شده باشد.

بدین ترتیب بررسی انتقادی اسنادی که از روی رونوشت سده سیزدهم است و خود آنها از روی سند اسماعیل سامانی سده نهم برداشته شده است ما را به این نتایج اساسی می‌رساند:

۱. نسخه مذکور در ابتدای سده نوزدهم میلادی رونویسی شده ولی نسخه ناقص و دوباره یافت شده مربوط به اواخر سده هیجدهم است. این موضوع از روی علم خط‌شناسی و مضمون مهرهای نامدار معلوم است.

۲. زبان، اصطلاحات و شکل سند دلیل بر این است که این سند در سده‌های نهم و سیزدهم نوشته نشده، بلکه کلاً در سده هیجدهم نوشته شده است.

۳. اشتباهات موجود در تاریخ‌گذاریها حدس ما را کاملاً به یقین مبدل می‌سازد که ما اینجا یک سند قدیمی در دست نداریم، بلکه سندی است که دوباره نوشته شده است.

به هر صورت از این سند کاملاً مشکوک سال ۱۹۱۴م. به عنوان مدرکی اساسی برای ایجاد دردرس برای کشاورزان، هنگام پرداخت وجوهی به حساب «فرزندان» اسماعیل سامانی استفاده می‌شد.

عنوان مقاله : از شیراز تا بخارا و غزنین

نویسنده : دکتر مهدی نوریان

مآخذ : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلم، س

چهارم و پنجم، دوره جدید (بهار ۷۵- زمستان ۷۶)، ص ۲۰ تا ۲۰.

این مقاله، پژوهشی بر اساس منابع دست اول، دربارهٔ خاندان خواجه عبدالصمد شیرازی کاتب است که پنج نسل آن یکی پس از دیگری، هر یک در روزگار خویش در فضل و ادب و کتابت، سرآمد همگان بوده‌اند.

از عبدالصمد شیرازی اطلاعات زیادی در دست نیست فقط مترجم تاریخ یمینی، نظر عتبی را دربارهٔ نثراو، که از نثر آسمان حکایت می‌کرد و شعرش از مرتبه شعری و در صناعات بی نظیر بود، بیان می‌کند.

فرزند عبدالصمد، احمد بن عبدالصمد با انقراض دولت سامانی به خدمت آلتونتاش خوارزمشاه در آمد و در کفایت و کاردانی معروف بود. وی در سال ۴۲۳ به وزارت سلطان مسعود غزنوی رسید. وی ممدوح منوچهری دامغانی بود. با پایان گرفتن سلطنت سلطان مسعود، مودود بن مسعود او را به زندان انداخت و در آنجا مسمومش کردند. عبدالجبار فرزند احمد بن عبدالصمد نیز در طرفداری از سلطان مسعود در درگیری با مخالفان سلطان کشته شد.

فرزند دیگر احمد بن عبدالصمد، عبدالحمید است که شاعران روزگارش وی را مدح کرده و بخصوص فضل و ادب او را بسیار ستوده‌اند. عبدالحمید در اول عهد سلطان بهرامشاه بن مسعود شهید شد.

پس از چندی فرزندش عبدالحمید، ابونصر محمد بن عبدالحمید مستوفی، پدر نصرالله منشی، توسط بهرامشاه غزنوی به مناصب بزرگ رسید.

نماینده نامدار نسل پنجم از خاندان عبدالصمد شیرازی و شاخصترین فرد این خاندان، یعنی مترجم کلیله و دمنه، نصرالله منشی است که نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان شناخته شده است. اثر او و گلستان سعدی در عالم نویسندگی با نام شیراز آمیخته و این دو کتاب از نظر نثر فنی فارسی، درجه اول است.

نتیجه نهایی اینکه عبدالصمد شیرازی هنر کتابت خود را چون ودیعه‌ای ارزشمند از شیراز با خود برد و نسل به نسل به فرزندان خویش سپرد تا در ضمیر روشن ابوالمعالی تبلور یافت و تجسم نهایی آن در کتاب کلیله و دمنه است.

عنوان مقاله : توان بیهقی در گزینشهای نثر داستانی

نویسنده : عباس سلمی - نادر خلخالی

مآخذ : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد،

س سسی و دوم، ش اول و دوم (بهار و تابستان ۷۸)،

ص ۷۱ تا ۵۷

یکی از برجسته‌ترین ویژگیهای کتاب تاریخ بیهقی، زبان نثر آن است که هیچ‌گاه طراوت و تازگی به کهنگی و انجماد نرسیده و روایت و زبان به کارگرفته شده در این اثر، واجد تناسب و تجانس تام با روایت داستانی است.

اثر بیهقی با هدفی تاریخی نوشته شده است. اشخاص و ماجراهای آن واقعی و زمان و مکان آن مستند و مشخص است پس می‌بایست برای بازگویی آن، زبان و نثری گزارشی که متناسب با روایت تاریخی باشد، انتخاب می‌شود؛ اما بیهقی با استفاده از مصالح تاریخی به بازآفرینی بخشی از تاریخ غزنوی دست یازیده؛ یعنی

اثری کاملاً هنری از خود به یادگار گذاشته است.

در کتاب تاریخ بیهقی با متنی روبه‌رو هستیم که از نظر واژگانی، حجم و وسعتی مثال زدنی دارد. واژگانی که هر یک در جای خویش نیکو نشسته و جهانی سراسر احساسی و عاطفی آفریده‌اند. گاه با یک واژه نه تنها یک تصور، بلکه یک تصویر زنده را می‌توان حسابرسی کرد و این قدرت تعبیر نویسنده را می‌نمایاند.

نثر تاریخ بیهقی را نثر «مرسل عالی» دانسته‌اند؛ یعنی نثر ساده‌ای که آراستگی می‌یابد و پیرایش می‌شود و مقدمه نثر فنی و ادبی دوره‌های بعد از خویش است. از یک سو به زبان محاوره‌ای نزدیک و از سوی دارای چنان فخامت و استحکامی است که تنها مسائل جدی را برمی‌تابد و نیز از سوی آراستگی و کاربرد صنایع در آن به گونه‌ای است که برای ایجاد فضایی عاطفی - بخصوص فضایی تراژیک - مناسب است.

بیهقی از تمام ترفندهای زبانی نظیر استفاده از آیات و احادیث، نظم و نثر فارسی و عربی، ضرب المثله‌ها، کنایات و دیگر صناعات ادبی بهره برده است و نثرش را از نمونه‌های دیگر نثر مرسل عالی پخته‌تر می‌سازد.

زبان این کتاب بیشتر تحت تأثیر محاوره قرن چهار و پنج نواحی خراسان و آهنگ کلام بسیار طبیعی است. کنایه‌ها و ضرب المثله‌ها و... چنان رایج است که نویسنده هنگام بیان آنها هیچ غرابتی احساس نمی‌کند.

چگونگی لحن و یکدستی نثر در تاریخ بیهقی از ویژگیهای مثبت آن و مایه شگفتی هر سخن‌شناسی است. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نثر تاریخ بیهقی در زمان خودش نثری خوکرده و به روزمرگی و بناشده بر تقلید نبوده و در طول زمان هرگز حالت کلیشه‌ای، رسمی و خشک پیدا نکرده است. آوردن امثال و حکم تازه و کم سابقه بر شیوایی نثر می‌افزاید.

خواننده تاریخ بیهقی با یک بار خواندن آن، خود را در متن حوادث می‌بیند و از تمام صفحه‌های زشت و زیبای آن هیجان و بهره‌کافی را می‌برد، بی آنکه ساختگیها و پیرایه‌های نثر، ذهن او را به خود معطوف دارد.

نویسنده چه در ایجازها و چه در اطناها استادانه عمل می‌کند و تمثیل و کنایات

و... را نیز در خدمت ایجاز سخن قرار می دهد.

غنا به معنی دور بودن نثر از تکرارهای بیجا و خسته کننده است. در این مورد نیز نثر بیهقی دارای فرهنگ و مجموعه لغات وسیع و غنی است. در تاریخ بیهقی در بسیاری مواقع علاوه بر تناسب لحن و یکدستی نثر، شاهد عباراتی زیبا و دلنشین و شعرگونه هستیم که بسامد زیادی ندارد اما می تواند یکی از محاسن نثر این کتاب تلقی شود.

عنوان مقاله : ملاحظاتی در زمینه رسالت حکیم طوس در تدوین شاهنامه

نویسنده : محمود بشیری

مآخذ : نامه پارسی، س پنجم، ش دوم (تابستان ۷۹)، ص ۷۳ تا ۷۹

یکی از ابعاد محتوایی شاهنامه که با علت تدوین آن ارتباط مستقیم دارد، بعد سیاسی و انتقادی آن است. بررسی این موضوع در دو بخش بیرونی و درونی ما را با اندیشه‌های فردوسی بیشتر آشنا می کند.

شاهنامه در واقع «شورش آگاهانه بر ضد سلطه سیاسی ترکان و استعمار فرهنگی امویان و عباسیان» و از وجوه مهم تدوین آن، صیانت از زبان فارسی و فرهنگ ملی است.

به لحاظ مسائل داخلی و درونی نیز داستانهای شاهنامه می نمایند که سراینده آن می خواست سیاست و ریاست نادرخور شاهان پیشین را گوشزد کند و به نقد بکشد و بر امیران معاصر خویش نیز بنماید که پیشینیان چگونه با سیاستهای ناراست خویش موجبات تباهی عظمت ایران را فراهم آورده اند و بیدادگری و بیخردی این شاهان، موجب حمله بیگانگان به ایران و به مخاطره افتادن استقلال آن شده است.

فردوسی به سبب تأیید نکردن نظام و سیاستهای محمود که در جهت تأیید نظام غاصبانة خلفای ضد آل علی (ع) بود، مورد توجه دربار غزنین نبود. از نظر فردوسی حکومتی مشروعیت دارد که مبتنی بر عدل باشد و در آن حقوق

مردم محترم شمرده شود؛ بدین جهت او در شاهنامه هر شاهی را که با مردم عادلانه رفتار کرده است، می ستاید.

یکی دیگر از ابعاد سیاسی اندیشه‌های فردوسی در شاهنامه، توجه به مسأله قدرت است که از ابزارهای سیاست و حکومت نیز هست و البته نظر فردوسی به این مسأله با نگاهی بر داستانهای شاهنامه دریافتنی است.

عنوان مقاله : کششها و کنشهای همسو در شاهنامه و مثنوی

نویسنده : دکتر سکینه رسمی

مآخذ : نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س چهل

و دوم، ش ۱۷۲ (پاییز ۱۳۷۸)، ص ۴۶ تا ۲۳

شاهنامه و مثنوی در یک قالب یکسان اما با جلوه حماسه و عرفان رخ نموده و برترین نمونه‌های پایداری مردمی گشته‌اند. در واقع سبب پیوند این دو رویکرد، روح ملی ایرانیان و حماسه و عرفان را باید در خاستگاه اجتماعی و اخلاص سرایندگان آنها جستجو کرد. علاوه بر جذابیت و کشش فوق العاده‌ای که در بطن این دو اثر نهفته و بی تردید کام ره یافتگان بدانها از این چشم معنوی بی بهره نمانده است، چهره‌های مشترک و همسانی از فرا واقعیت نظیر سیمرغ و دیو، تمسک به داستان پردازی، خواب و آگاهی و ارتباط آن با آینده، قهرمانی تقدیر که در چهره مرگ، خود را پنهان ساخته است و نیز موارد دیگر را می توان در آن دو مشاهده کرد.

به طور کلی شجاعت و ایستادگی، دو پیام ماندگار این ژرف نامه‌هاست با شاخ و برگ گسترده‌ای از رزم و بزم، اختیار و جبر، عشق، راستی، نیکی و بدی، اصل و فصل و وصل، رضا، پختگی، پاکبازی و...

نکته قابل توجه اینکه، قهرمان قهرمانان شاهنامه تقدیر است که چاره ساز زندگی همگان است و مرگ، جهان پهلوان بی مانند و شکست‌ناپذیر در میدانهای رزم شاهنامه و کاخهای پادشاهان، همه را در می یابد و هرکسی را هم که مرگ درنیابد،

چون رهگذری در جریان حوادث ظاهر می‌شود و آنگاه ناپیدا می‌گردد؛ چنانکه گویی هیچ نبوده است. البته سیمای مرگ در شاهنامه گاه دلنشین و گاه ناخوشایند است.

در مثنوی، این مرگ در تحلیل زیبا و دلنشین به ترک وابستگی، چهره بدل ساخته و البته در هر دو اثر این تقدیر است که بلا منازع و یکه میدان‌دار باقی می‌ماند و همگان، میدان را برای او خالی می‌کنند، که البته مرگ همچنانکه در شاهنامه، دلنشین و رهایی بخش است، در مثنوی و بیان مولوی نیز سرآغاز رهایی و آزادی است و فریادگر احیای اندیشه ترک خودخواهی و خودپرستی، که گاه نیز سیمای ناشایست و ناپسند دارد.

نکته قابل توجه دیگر، سخن از عشق است. در واقع عشق از مواردی است که در بی‌زمان شدن مثنوی و شاهنامه، مؤثر افتاده است. اگرچه شاهنامه با کین آغاز می‌گردد و با کین نیز پایان می‌یابد، در میانه با مهر نیز آمیزش و آویزش دل‌انگیزی دارد. در شاهنامه عشق، همچون سایه‌ای است که در پس پندارهای شگرفی چون تقدیر، انتقام، خیانت، مرگ و... رخ می‌نماید و گویی است که سرانجامش منتهی به میدان رزم می‌گردد و عاشقان، رهگذران کوی عشق تا میدان حماسه‌اند. اما در مثنوی عشق به عنوان بنداری راستین، در همه جا جلوه‌گر و این واقعیتی غیرقابل انکار است. دیگر اینکه در شاهنامه، عشق از راه شنیدن اتفاق می‌افتد در حالیکه در مثنوی این کشش است که بیشتر عشق را می‌آفریند. از نکات دیگری که در مثنوی و شاهنامه با آن روبرو هستیم، همسویی و گاه یکسانی عشق با مرگ است؛ مرگ و عشق، رهاندگان از تنگنای حیاتند و هر دو ضد امور مادی به حساب می‌آیند.

عنوان مقاله : واقع‌نمایی در رباعیات خیام

نویسنده : علیرضا محمود (ایرانمهر)

مآخذ : ماهنامه ادبیات و فلسفه، ش ۳۱ (اردیبهشت ۱۳۷۹)، ص ۱۲

تا ۱۴۱

نویسنده در این مقاله خصوصیت «واقع‌نمایی» را در شعر خیام بررسی کرده است. واقع‌نمایی، مجموعه تکنیک‌هایی است که موجب القای پنهان و باورپذیری امور باورناپذیر می‌شود. تمهیداتی که خیام با استفاده از آنها واقع‌نمایی می‌کند، عبارت است از:

۱ - غافلگیری: برخی از رباعیات خیام با یک ضربه شروع می‌شود. شروع غافلگیرانه یکی از تمهیداتی است که باعث می‌شود آماده پذیرش مفاهیم باورناپذیر شویم؛ زیرا ضربه‌ای که ناگهان وارد می‌شود، تعادل اولیه‌ای را که در لحظه آغازین خواندن داشتیم، مغشوش می‌کند و به این ترتیب، منطق ما در برابر گزاره‌های شگفتی‌زایی که بعد از آن خواهد آمد، خلع سلاح می‌شود؛ مانند این بیت:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را ز میان
۲ - توازی میان مفهوم و مصداق: ما یک مفهوم را زمانی می‌پذیریم که مصداقی برای آن بیابیم. خیام گاهی مصداقی را پیش می‌افکند و سپس موضوعی را برای آن فرض می‌کند و گاهی ابتدا مفهوم را بیان، و سپس مصداقی برای آن فرض می‌کند که بدین وسیله موجب تصدیق مفهوم می‌شود؛ مانند:
این یک دو سه روزه نوبت عمر گذشت

چون آب به جویبار و چون باد به دشت
مصادیق آب و باد برای اثبات مفهوم گذشت عمر آمده است.

۳ - استدلال: استدلال ادبی لزوماً استدلالی منطقی نیست؛ بلکه بیشتر شکل و اصول رایج استدلال را اقتباس و بر مبنای آن چیزی را اثبات می‌کند که در تضاد با خرد متعارف است؛ مانند:

گویند هر آن کسان که با پرهیزند زان سان که بمیرند چنان برخیزند
ما با می و معشوق از آئیم مدام باشد که به حشرمان چنان انگیزند
و این استدلال است که منطق متعارف را معکوس می‌کند.

عنوان مقاله : بررسی مدیحه‌های سنایی در باب هشتم حدیقه الحقیقه

نویسنده : علی محمد گیتی فروز

مآخذ : مجله کیهان فرهنگی، س هفدهم، ش ۱۶۹ (آبان ۱۳۷۹).

ص ۱۸ تا ۲۱

اگرچه حدیقه اثری عرفانی و به روایتی بعد از انقلاب روحی سنایی سروده شده است، برخی از مطالب آن، از جمله مطالب و حتی عنوان باب هشتم آن (مدح شاه و درباریان) با مطالب و عناوین دیگر آن نامتناسب است. به این جهت باب هشتم را از ابواب متنازع فیه حدیقه سنایی دانسته‌اند. تا آنجا که حتی عده‌ای احتمال داده‌اند که وی فردی چند شخصیتی بوده است که هم به عرفان پرداخته و هم به سرودن مدیحه‌های چاپلوسانه، که البته نگاهی اجمالی به باب هشتم نشان می‌دهد که این باب اولاً یکسره مدح شیرین سلطان و درباریان نیست، بلکه اندرزهای گوناگونی دارد و از طرفی نیز برخی از محققان معتقدند که این ابیات مدحی باب هشتم حدیقه قبل از به نظم در آمدن حدیقه توسط سنایی سروده و بعدها وارد حدیقه شده است که این قراین او را از مظان اتهام چاپلوسی برکنار می‌سازد.

حکیم سنایی حجم قابل ملاحظه‌ای از باب هشتم حدیقه را به مدح شاه و برخی از امیران، رجال و صدور دربار او اختصاص داده است و انسان هنگام خواندن این اشعار مدحی او از مسائلی رنج می‌برد که از آن جمله است:

- ترک ادب شرعی

این امر در واقع اهانتی به مقدسات دینی و فرهنگ ملی است. وی هنگام ستایش ممدوح مرتکب این اهانت شده و بسیاری از باورهای دینی را در این راه زیر پا گذاشته است. او با مقایسه ممدوح با قهرمانان دینی، تشبیه فرمان او به قضا و قدر

و فضل بارگاهش به عرش و... چاپلوسیهای بیزارکننده خود را اظهار داشته است.
- تحقیر اساطیر ملی

با روی کار آمدن غزنویان، روح ملیت و افتخار به شرف نسب که در ایران قوتی داشت، رنگ باخت و شاعران دیگر از مباحثات و نازش به دستگاه و شوکت پادشاهان باستانی سخن نمی‌گفتند، بلکه هرگاه مجالی می‌یافتند آنان را در برابر ممدوح تحقیر می‌نمودند. حکیم سنایی نیز بهرام شاه خوش‌گریز، را چه به نظم و چه به نثر، بر قهرمانان ملی و اساطیری این مرز و بوم برتری داده است.

- ضعیف بودن اشعار

سنایی تلاش می‌کند با شرح دلاوریها و لشکرکشیهای بهرام، اثری با محتوای رزمی بیافریند که البته با افزودن این توصیفات رزمی به مدیحه‌های خود، تنها لعاب و رنگ و بوی حماسی به آنها بخشیده است و گرنه این اشعار چه به لحاظ فنی و چه به لحاظ تاریخی هرگز حماسی نیستند. نه این ابیات شور حماسی می‌آفرینند و نه بهرام غزنوی، ویژگیها و شایستگیهای یک قهرمان حماسی را دارا است.

نویسنده در پایان مقاله علل ضعف مدیحه‌های شاعر را در باب هشتم حدیقه چنین برشمرد که برای هر کدام توصیفی ارائه کرده است:

جزئی نگری در مدح، ادعا به جای اغراق، دیرباز بودن اشعار، استفاده از مضامین علمی، تصاویر انتزاعی، تصاویر غنایی و درخور نبودن ممدوح برای مدح.

عنوان مقاله : ترسل و انشای فارسی از آغاز تا قرن ششم

نویسنده : اسدالله واحد

مآخذ : نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س چهل

و دوم، ش یکصد و هفتاد و دو (پاییز ۱۳۷۸)، ص ۱۲۱ تا ۱۶۶

در همه دوره‌ها مهمترین دیوان، دیوان رسالت بود که دبیران این دیوان تحت نظارت رئیس دیوان به کار نگارش نامه‌ها و ثبت آنها در دفترهای خاص مشغول بودند و زبان رسمی نگارش آنها زبان عربی بود.

* دیوان رسایل از آغاز حکومت طاهریان تا پایان حکومت غزنویان

- دیوان رسایل در دوره صفاریان و طاهریان

در این دوره، تمام مکاتبات دیوانی و سلطانی به دلیل ضرورت‌های سیاسی و بی توجهی به زبان فارسی به زبان رسمی عربی بوده و فقط نامه‌های اخوانی به زبان فارسی نگارش می‌شده است. از جمله دبیران معروف این دوره می‌توان به افرادی مانند: طاهر بن حسین، محمد بن وصیف سگری اشاره کرد.

- دیوان رسایل و دبیران آل سامان

در زمان سامانیان، اگرچه چراغ نیم مرده زبان فارسی جان گرفت، این توجه از رواج و پیشرفت زبان تازی کم نکرد و زبان عربی تنها زبان رسمی دربار آنها بود و در ادب پایه‌پای زبان فارسی راه خود را می‌پیمود. برخی از دبیران این عهد عبارتند از: ابوالقاسم علی بن محمد اسکافی نیشابوری، ابوالفتح بستی، ابوالفضل و ابوعلی بلعمی، ابوطیب مصعبی، ابوعلی محمد بن غیس دامغانی، ابو عبدالله کله.

* زبان فارسی و دیوان رسایل سامانیان

زبان فارسی دری علاوه بر اینکه در میان عامه مردم رایج بوده در دیوانهای دولت نیز به کار می‌رفته است که در واقع می‌توان گفت زبان فارسی در کنار زبان عربی در سازمان دیوانی سامانیان به کار می‌رفته است و درباریان دولت سامانی به دو زبان تازی و فارسی مسلط بودند و در صورت ضرورت، نامه‌هایی را که خطاب به مردم صادر می‌شد به زبان فارسی می‌نوشتند.

- دیوان رسایل و دبیران بویه‌یان و زیاریان

در این دوره نیز زبان عربی، زبان رسمی بود که از اوضاع ادبی آنها اطلاع دقیقی در دست نیست. از دبیران این دوره می‌توان به صاحب بن عباد، ابواسحق صابی و ابن العمید اشاره کرد.

- تشکیلات دیوان و ترسل در دوره غزنویان

زبان مکاتیب و دیوان آنها عربی بود و در دوره سلطنت سلطان محمود غزنوی، توسط وزیر کاردان وی، ابوالعباس اسفراینی، زبان دیوانی از عربی به فارسی تغییر یافت. برخی از دبیران این دوره عبارتند از: ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی،

ابوالفتح بستی، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، بونصر مشکان، ابولفضل بیهقی و طاهر دبیر.

* منشآت و مکاتیب این دوره

لازم به ذکر است که در زمان غزنویان، مکاتیب و منشآت فراوانی نسبت به دوره‌های دیگر مشاهده می‌شود که از آن جمله است: مقامات بونصر مشکان، زینة‌الکتاب ابوالفضل بیهقی، توقیعات خواجه احمد حسن میمنندی، نامه‌های مندرج در تاریخ بیهقی، نامه‌های ابی سعید ابی الخیر و مکاتیب غزالی.

* شکل‌شناسی نامه‌ها

- آداب نگارش

در شیوه نامه نگاری غزنویان می‌توان گفت که دبیران به تقلید از رسم و شیوه ساسانیان نامه‌های خود را می‌نگاشتند. بدین شکل که ابتدا نامه‌ها توسط رئیس دیوان، پیش نویس و سپس با خط ریز و باریک توسط دبیر پاک نویس می‌شد.

- انواع نامه‌ها

نامه‌ها بنا به گوناگونی مندرجات و هدفی که در نوشتن آنها بوده به اقسام مختلف تقسیم می‌شود که از آن جمله است: نامه‌های سلطانی و دیوانی، شامل: منشور، فتح نامه، گشادنامه، شکست نامه، عهد نامه، مثال، مواضعه، ملطفه و نامه‌های اخوانی مانند نامه‌های ابی سعید ابی الخیر و برخی از مکاتیب غزالی.

- چگونگی آغاز و انجام نامه‌ها

معمولاً آغاز و پایان نامه‌ها در این دوره به شیوه مکاتیب عربی - نه به شیوه متکلف - بود که نامه‌های سلطانی و دیوانی، بعد از "بسم الله الرحمن الرحيم"، با دعای مکتوب الیه چون «ادام الله تأییده» و... آغاز می‌شد و بعد از آن عناوینی می‌آمد با توجه به منزلت و شایستگی مکتوب الیه، سپس عباراتی چون «خان داند». در این دوره برخی از نامه‌های سلطانی و دیوانی با جملات عربی، به شیوه مکاتیب عربی آغاز شده و پس از آن، رکن کلام به زبان فارسی نوشته شده است، و نامه‌های اخوانی معمولاً با عبارات عربی، از جمله «والسلام» و نیز با دعای مکتوب الیه، پایان می‌پذیرفت.

- ارکان نامه‌ها

در واقع نامه‌ها سه رکن داشت؛ رکن دعای صدر مکتوب، رکن شرح اشتیاق و رکن اصلی مکتوب پایان نامه که معمولاً با ذکر «والسلام» توأم بود.

- القاب و عناوین و نعوت

این القاب عمدتاً از طرف خلیفه و سلطان صادر می‌شد و نشان دهنده رتبه علمی، مقام دولتی و درجه اجتماعی مکتوب الیه بود و کاربرد آنها در نامه‌ها ضروری به حساب می‌آمد که کمیت آنها بستگی به قدر و منزلت مکتوب الیه داشت.

✽ نثر منشیانه از آغاز تا قرن پنجم

بحث در بارهٔ تطور نثر منشیانه را باید از روزگار غزنویان شروع کرد، زیرا قدیمترین نمونه مکاتیب فارسی که در دسترس است، مربوط به نیمه اول قرن پنجم هجری است که همان روزگار سلطنت مسعود غزنوی است. اگرچه سبک نگارش دوره‌های قبل مرسل بوده در این دوره نثر فارسی مقدمات لازم را برای نثر فنی که سبک بعد از این دوره است آماده کرده است که می‌توان در این قرن، تاریخ تطور نثر فنی و تأثیر مختصات نثر عربی را در نثر فارسی بخصوص نثر مکاتیب مشاهده کرد.

عنوان مقاله : شناختنامه بابا افضل الدین کاشانی

نویسنده : ویلیام چیتیک، ترجمه مرتضی قرایی

مآخذ : کتاب ماه (دین)، س سوم، ش دوازدهم (مهر ۱۳۷۹)، ص ۵۷ تا

۶۲

بابا افضل الدین محمد بن حسن مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل، شاعر و نویسنده آثار فلسفی به فارسی است. برای درگذشت وی چندین تاریخ گفته شده که قویترین احتمال ۶۱۰ هـ. ق / ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ م. است.

درباره زندگی وی تقریباً چیزی نمی‌دانیم. آثارش بیانگر کوچک شمردن مقامهای حکومتی است. بنابراین شگفت‌انگیز نیست که گفته می‌شود یک بار حاکم

محل به اتهامهای ساختگی اشتغال به جادوگری (سحر) وی را زندانی کرده است. تذکره‌ها نوعی نسبت خویشاوندی و تبادل رباعیات را بین او و خواجه نصیر توسی حکایت می‌کنند؛ ولی این تقریباً غیر ممکن است. بیشترین چیزی که می‌توان گفت این است که توسی، در شرح الاشارات خویش، درباره مسأله‌ای منطقی به رأی و نظر بابا افضل اشاره می‌کند و در سیر و سلوک خویش می‌گوید علوم گوناگونی را نزد یکی از شاگردان بابا افضل فرا گرفته است.

هر چند بابا افضل از به کار بردن اصطلاحاتی که رابطه تنگاتنگ با تصوف دارد در آثار برجسته منشورش پرهیز می‌کند، در عین حال چندین بند از آثار منشورش به فواید معنوی‌ای که پوینده (سالک) از مطالعه به دست می‌آورد اشاره دارد، بسیاری از اشعار و برخی نامه‌هایش، آشکارا رنگ و مایه تصوف دارد.

سهم بابا افضل در فرهنگ ایرانی، که بیش از همه مورد قبول است، در حوزه ادبیات است. او را در نظم یکی از دو یا سه تن از برجسته‌ترین استادان رباعی دانسته‌اند و در نثر فلسفی تنها سهروردی در پایه او می‌ایستد. بابا افضل مانند ابن سینا در دانشنامه علایی شمار زیادی از واژگان فارسی را در جاهایی به کار می‌برد که دیگران عربی به کار برده‌اند، ولی به خلاف ابن سینا تنها واژه‌های گیرا و دل‌انگیز را برمی‌گزیند و این کار آثار او را برای خواندن دلپذیر می‌کند.

دلبستگی عمده بابا افضل شرح و توضیح نیروی رستگاری بخش دانش حقیقی، یعنی خودشناسی، یا شناخت خود (ذات یا هویت، یعنی خود خدا به عنوان کانون هستی انسان) است.

آثار منسوب به بابا افضل را می‌توان به چهار دسته اساسی تقسیم کرد: نظم، نثر، آثاری که انتسابشان مورد تردید است و آثاری که انتسابشان نادرست است. همه آثار به فارسی است مگر اینکه به خلاف آن تصریح شود.

از جمله آثار منظوم بابا افضل رباعیات و چند غزل و قصیده است. از آثار منشور او نیز عرض نامه، جاودان نامه، ره انجام نامه، ساز و پیرایه شاهان پرمایه و منهاج مبین (رساله در علم و نطق) را می‌توان نام برد.

عنوان مقاله : عوامل پایداری فرهنگ و ادب ایران در قرن هفتم هجری

نویسنده : سید محمد حسینی

مآخذ : مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س سی و

دوم، ش سوم و چهارم (پاییز و زمستان ۷۸)، ص ۶۲۳ تا ۶۳۷

قرن هفتم هجری یکی از رنجبارترین و پراسیب‌ترین روزگار در تاریخ فرهنگ و ادب و تمدن ایران بوده است. پس از آن همه آسیبهای خانمان برانداز و کشتارهای بی امان توسط مغول، ملت ایران در مدتی نه چندان دراز به زندگی مادی و معنوی خویش سامان بخشید و ارزشهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی... را همچنان پی‌گرفت.

یکی از عوامل دست اندرکار در حفظ فرهنگ و زبان فارسی، عامل فرهنگی است. اندیشمندان، فرهیختگان و هنرمندان ایرانی، از یک سو به بیگاری برای اهریمنان و ادار شدند و از سوی دیگر در اندیشه آزادی و استقلال ایران و سرکوب دشمن خونخوار خود بودند. پس از بی کفایتیهای سلطان محمد خوارزمشاه، پسرش سلطان جلال الدین با دلاوریها و کاردانیهای رزمی خویش و واکنشهای دلیرانه طلسم شکست ناپذیری مغولان را درهم شکست و باعث شد خونی تازه در رگهای ناتوان فرهنگ و زبان پارسی به راه افتد.

عامل پرتوان دیگر ریشه داری تمدن و فرهنگ ایران است. پایه‌های استوار تمدن ایران به ایران پیش از اسلام پیوند خورده بود. هنوز قرن سوم به پایان نرسیده بود که درخت دانشهای اسلامی به ثمر نشست و مسلمانان با نظام بخشیدن به قواعد زبان عربی، لغت پژوهی و لهجه‌شناسی پایه گذار تمدن و فرهنگ ایران است. پایه‌های استوار تمدن ایران به ایران پیش از اسلام پیوند خورده بود. هنوز قرن سوم به پایان نرسیده بود که درخت دانشهای اسلامی به ثمر نشست و مسلمانان با نظام بخشیدن به قواعد زبان عربی، لغت پژوهی و لهجه‌شناسی پایه گذار تمدن و فرهنگ اسلامی شدند.

ایرانیان به گواهی تاریخ، در دوره اسلامی، ضمن پایدار ماندن بر باورهای

اسلامی خویش، همواره هویت ملی ایرانی خود را نیز نگه داشته و بر ارزشهای قومی خود پای فشرده‌اند؛ همین باور و روحیه نیز یکی از علت‌های زنده ماندن زبان فارسی و ارزشهای فرهنگی - قومی مردم ایران در گذرگاه تاریخ پربخ و خم این مردم بوده است.

سیاستگذاری و کشورداری در سرزمین گسترده‌ای چون ایران از دشوارترین کارها برای مغولان بود به همین دلیل کارگزارانی را از میان شخصیت‌های ایرانی برگزیدند که وجود آنان باعث شد تا گروه‌های پراکنده شهرهای ویران گشته ایران، گرد هم آیند و به زندگی بپردازند. اینان در دادوستدهای کالاهای ناچیز خود به هم جوش می‌خوردند و به گذشته خونین کشورشان می‌اندیشیدند و گاه تصویرهایی برای آینده کشورشان در دل، رسم می‌کردند. همین نظام سیاسی و اقتصادی هماهنگ و کوشش‌های ایرانیان دور مانده از آسیب مغول، در راه ادب و فرهنگ ایران، باعث حفظ زبان و فرهنگ فارسی شد.

عنوان مقاله : توضیح برخی از لغات و اصطلاحات مغولی در زبان و ادبیات فارسی

نویسنده : دکتر مهری باقری

مآخذ : نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س چهل

و دوم، ش ۱۷۱ (تابستان ۱۳۷۸)، ص ۳۲ تا ۵۹

سلطه سیاسی اقوام مغول در طول زمانی حدود پانزده دهه موجب ورود عناصر زبانی متعددی از زبان قوم غالب در زبان ایرانیان شد. این اصطلاحات که اغلب دیوانی و اداری و مربوط به مشاغل و مناصب بود در متون منثور ادبی نفوذ پیدا کرد؛ از جمله در کتب سیر و تواریخ آن ایام مانند تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ و صاف، تاریخ گزیده و کتابهای سیر و تاریخ دیگر.

نکته قابل توجه نفوذ لغات و اصطلاحات مغولی در کلام منظوم است. تاج الدین پسر بهاء‌الدین، معروف به "پوربها" که اشعار روان و عاری از لغات مغولی دارد با سرودن قصاید مغولیه و به کار بردن کلمات مغولی که صعوبت تلفظ آنها

رغبت خواندن اشعار را از بین می‌برد، صنعت "مغولیه سرایی" را به وجود آورد. سروده‌های او بیشتر از نظر جامعه‌شناسی و انعکاس اوضاع اجتماعی آن عصر حائز اهمیت است، هرچند که به علت زبان مهجور مشحون از لغات دشوار مغولی، خود شاعر و اشعارش به دست فراموشی سپرده شده‌اند. بطور کلی می‌توان گفت: اشعار او پژواکی موزون از صدای مهیبی است که فضای وحشتناک دوره مغولی را پرمی‌کند.

به طور کلی در قرون هفتم و هشتم با ورود مغولان به سرزمین ایران، واژه‌ها و اصطلاحات نیز از قلمرو زبان فارسی خارج شد به گونه‌ای که حتی نامی از سخنوران آن ایام نیست. از سویی شناخت آن لغات نیاز به تفحص و بررسی متون تاریخی آن قرون دارد. با وجود طول مدت تسلط مغولان بر ایران، لغات دخیل مغولی در فارسی باقی نماند که شاید علت آن نفرت ایرانیان از این قوم، ناخوش آهنگ بودن اصوات این اصطلاحات و کلمات و غریب بودن آن واژه‌ها از حیث آوا و ترکیب واجی بود.

نویسنده مقاله پاره‌ای از آن اصطلاحات و لغات را در مقاله خود مورد بررسی قرار داده و به طور مفصل درباره آنها توضیح داده که از آن جمله است: باورچی (آشپز)، کریاس (قصر)، پایزه (حکم و فرمان)، آلاچی (کشنده)، اختاچی (مهتر)، ایلغار (هجوم)، ارغمجی (کمند)، سیورغال (بخشش، تیول)، سیور غامیشی (التفات)، تتقاوول (راهدار)، نوکر (همراه)، نویان (شاهزاده)، ساوری (نثار و هدیه)، تورچی (سلاح دار) و کتل (راه صعب العبور).

عنوان مقاله : در اقصای عالم بگشتم بسی «خویشتن‌شناسی سعدی»
نویسنده : فاطمه کشاورز (ترجمه: عباس امام)
مأخذ : زبان و ادب فارسی، ش ۵۳، س چهاردهم (زمستان ۷۸).

این مقاله می‌کوشد نشان دهد در مورد سعدی باید به کندوکاو در شخصیت او اقدام کرد. در زندگی این شاعر، دست کم یک الگو و مضمون عمده مشابه وجود

داشته که براحتی در زبان او (خواه به صورت حقیقی و خواه مجازی) قابل شناسایی، و این مضمون عبارت است از مضمون سفر. سعدی بخش اعظم زندگی خود را یا در سفر و یا به سخن سرایی در مورد سفر سپری کرد، و از این طریق می‌توان مجموعه‌ای گسترده و معنادار از تجارب شاعر را مورد بررسی قرار داد. نحوه نگرش و بیان سعدی نشان‌دهنده آگاهی وی از ماهیت مجازی تجربه سفر و بیانگر احساسات درونی شخص مسافر است.

در این مقاله تمام رویدادها و حکایات بوستان و گلستان، واقعی محسوب می‌شود تا به برداشت سعدی از مسافران (و در موارد بسیاری برداشت از خویشان سعدی) دست یابیم.

بوستان و گلستان هر دو از تصاویر مشترک بین مسافرت و مرگ سرشار است؛ تصاویری مانند «دروازه مرگ»، «کوس رحلت»، و نظایر آنها. آنچه به این تصاویر سعدی ویژگی خاص می‌دهد نه خود تصاویر بلکه معنای مثبت و بسیار فرحبخشی است که جایگزین معنای معمول کوتاهی عمر می‌شود. سعدی در زندگی واقعی و تخیل شاعرانه خویش همواره مشتاق مشاهده تأثیر شعر خود بر مخاطبان است. از نظر سعدی یکی از مزایای سفر این است که گمنامی فرد را امکان‌پذیر می‌سازد جاذبه دیگر سفر، سختیهای آن است؛ سختیهایی که گاه ذهنی، گاه جسمی و گاه روحی بوده است.

مسافر، قهرمان ماجراهایی فرجام‌ناپذیر است که ماجراجویی در آن، تنها یکی از ضروریات بقا و جان سالم به در بردن از مخاطرات است.

شاید مزایای حاصل از سفر باعث شد گاهی اوقات سعدی نیز به همان اندازه سفر را تجویز کند که طبیب داروی تلخ را. سعدی سفرهای خود را دارای ماهیتی تعلیمی می‌دانسته است و به این مباهات می‌کند که با افراد از صنفهای مختلف و عقاید متعدد وقت خود را سپری کرده است. سعدی ترجیح می‌دهد در جهانی رنگارنگ از اختلافات و استعداد دانش اندوزی زندگی کند و نه در دنیای بی روح و یکدست که کورکورانه از یک سلیقه پیروی می‌کنند.

سعدی بخش وسیعی از توجه خود را وقف امور روزمره زندگی کرده است.

برای فردی عملگرا مانند وی خوشتر آن است که از خود برون آمده و آرمانها را نه در انزوا که در پهنه جامعه جستجو کند.

عنوان مقاله : نخستین فرمان فارسی ایلخانان
نویسنده : ابو العلا سودآور، ترجمه محسن جعفری مذهب
مأخذ : میراث جاویدان، س هشتم، ش اول (بهار ۱۳۷۹)، ص ۳۳ تا
۳۵

این فرمان که نمونه‌ای از بافت پیچیده و ناهمگون فرهنگ ایرانی در دوره مغول است، به نام ایلخانی صادر شده که نامش بودایی است، به خط عربی فارسی و زبان نیمه ترکی - نیمه فارسی نوشته شده و مهری چینی بر خود دارد. این سند نخستین فرمان سلطنتی ایلخانی شناخته شده فارسی است. متن آن نیز درباره حفظ منافع موقوفه یک خانقاه است.

طی دوره ایلخانان در ایران، مستوفیان، سپاهیان غارتگر مغول و دیگر مأموران حکومتی به دنبال گرفتن پول از اشراف و رعایای محلی در اطراف کشور می‌گشتند. هدف این فرمان جلوگیری از تعرض به موقوفه یک خانقاه بود. این موقوفه درآمد روستای مندشین بود که توسط امیر بایتمیش آقا وقف شده بود.

این فرمان ویژگیهای انشایی جالبی دارد. در سه سطر اول، کلمات و ترکیبات ترکی به کار رفته در حالی که متن اصلی فارسی است. نیز در میان متن برای تثبیت القاب و اسمهای مهم (بایتمیش آقا)، محلی خالی گذاشته شده و آن کلمات در حاشیه نوشته شده است. این روش ثبت اسامی و القاب تا اوایل دوره صفوی ادامه داشت. سبک انشایی فرمان، بنا به سنت مغولی، نوشتاری کوتاه و فشرده دارد و عاری از تکلف منشیانه است.

عنوان مقاله : نقش حرام

نویسنده : دکتر محمود عابدی

مآخذ : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلم، س

ششم و هفتم، دوره جدید (بهار ۷۷ - زمستان ۷۸)، ص ۳۴ تا ۲۹

هرکو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

آنچه به دلالت ظاهر از «نقش حرام» دریافته می شود، نقشی است که دیدن یا تصویر کردن آن حرام و ممنوع است یا نقشی که با نیت فعلی حرام تصویر شده باشد. برای دریافتن مفهوم این بیت، نویسنده مفهوم بیت را در فضای کلی غزل جستجو می کند:

در این غزل سه شخصیت ممتاز و واقعی حضور دارند. ابتدا «شاعر» که خاطرش حزین است و شعر تروتازه و طربناک برنمی انگیزد، در انتظار قدرتی زیاد است که قدرتی بیابد و لابد علت آن حزن را رفع کند. سپس «حسود» که به اقتضای طبیعت خود طعن می زند، از شعر خیال انگیز شاعر چیزی نمی فهمد و صورت خلافی می بندد و می سازد و لاجرم نقشی که دارد حرام است. شخصیت سوم «مخاطب» است که شاعر از لعل او انگشتی زنهار می طلبد و گویا یک سخنش می تواند صد ملک سلیمان به وی هدیه کند یعنی قدرتی که با آن طعن حسود را دفع و درستی کار خود را اثبات کند.

«هرکه» در این بیت اشاره به کسی از معاصران شاعر دارد که چیزی از سخن شاعر و استعداد او نمی فهمد. واژه «کلک» به معنی قلم است و در اینجا به دلالت مجازی یعنی شعر. «خیال» به معنی صورت و تصویر، «انگیز» به معنی انگیزه و «نقش حرام» معنای خاصی در قرن هشتم و نهم داشته است. با توجه به این توضیحات مفهوم بیت چنین است:

هرکه از این شعر خیال انگیز حافظ و نه لزوماً این بیت و این غزل، چیزی نفهمد و به پندار خود صورتی پردازد، یا گوشه ای از کمال هنر شاعر را درنیابد و عرض هنر کند، هرچند با صورتهای چشم فریب و سخنان چرب و شیرین، نظر مخاطب شاعر

را مستوجه خود سازد، صورت و صورتسازی او باطل است و سخنش مایه
ارزشی ندارد.

عنوان مقاله : شعرتر خواجه و خاطر حزین

نویسنده : دکتر محمد سرور مولایی

مآخذ : فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)، س هشتم، ش

۲۶ و ۲۷ (تابستان و پاییز ۱۳۷۷)، ص ۷۹ تا ۱۱۷

در این مقاله، نویسنده پس از یادآوری تأثیر شعر «حافظ» بر دیگر شاعران
فارسیگوی نوشته است: شیخ حزین لاهیجی (۱۱۱۰ - ۱۱۸۱) - که به اعتقاد سخن
شناسان در شیوه تازه (سبک هندی) خود مرتبه‌ای ارجمند دارد - در قیاس با دیگر
استادان متقدم به دیوان لسان الغیب و معانی و مضامین و اوزان و قوافی آن بیشتر
توجه داشته است.

نویسنده، ابیاتی را که شیخ حزین لاهیجی در آنها مراتب دلدادگی و ارادت خود
را به خواجه حافظ و کلام آسمانی او ابراز کرده و از تازه کردن روش حافظ شیرازی
بر خود بالیده است ذکر کرده، سپس چهل و سه غزل شیخ و خواجه را که از نظر
وزن، قافیه و ردیف یکسان است از جهات زیر بررسی کرده است:

۱ - کمیت یا تعداد بیتها

۲ - وحدت قافیه و مضمون

۳ - قافیه یکسان و مضمون متفاوت

۴ - وحدت وزن با قافیه مختلف

در ضمن این بررسی به مشابهت‌های لفظ و مضمون و تغییر پاره‌ای از الفاظ و یا
جابه جا کردن آنها و گاه به مقایسه میان مضمون و موضوع اشاره شده است.

عنوان مقاله : حروفیه و قاسم انوار

نویسنده : دکتر حبیب الله عباسی

مأخذ : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، س
ششم و هفتم، دوره جدید (بهار ۷۷ - زمستان ۷۸)، ص ۸۹ تا ۱۰۵

قاسم انواری یکی از برجسته ترین شعرای حد فاصل دو چهره نام آور شعر فارسی یعنی حافظ و جامی است. شعرت و اعتبار او به دلیل اشعار نغز و لطیف عرفانیش و نیز انتساب وی به دو فرقه معروف تصوف، یعنی صفویه و حروفیه است. این مقاله به تصوف وی و نوع ارتباطش با فرقه حروفیه می پردازد.

جریانهای گوناگون تصوف در قرن نهم را با توجه به دیدگاهها و آموزهها به دو دسته کلی سلسلههای صوفیانه و نهضت‌های صوفیانه می توان تقسیم کرد.

سلسلههای صوفیانه شامل فرقه نقشبندیه، صفویه و نعمت‌الیه است. فرقه نقشبندیه از فرقه‌های پرنفوذ این دوره است. این فرقه در سیر و سلوک، معتدل، ولی در مذهب تسنن متعصب و سختگیر بوده و در عین حال با امیران وقت مدارا داشت. فرقه نعمت‌الیه از فرقه‌های معتبر تصوف شیعی است که بنیانگذارش شاه نعمت‌الله ولی است و شاه قاسم از مریدان وی بوده. فرقه صفویه به شیخ صفی‌الدین اردبیلی منسوب است که در اردبیل خانقاه و بساط ارشاد داشت.

نهضت‌های صوفیانه به دو بخش تقسیم می شوند نخست «نوربخشیه» که شاخه‌ای از کبرویه است و سپس «حروفیه» که اساس شناخت را در لفظ می دانستند و نتیجه گرفتند که لفظ بر معنی مقدم، و متضمن صفت احدیت است. حروفیه با اعتقاد به امامت و مخصوصاً با شناختن حضرت علی (ع) تا امام یازدهم و اعتقاد به غیبت مهدی (عج) و ظهور او از شیعه متأثرند. و با پذیرفتن اینکه مهدی در آخرالزمان متولد می شود نیز از اهل سنت بهره‌مند شده‌اند.

در باب انتساب شاه قاسم به حروفیه دو قول مشهور است. استاد زرین کوب معتقد است که سخنانی که در بعضی آثار او هست و با اقوال حروفیه شباهت دارد، ناشی از انتساب و ارتباط وی با حروفیه نیست، حاکی از ارتباط با حروفیه و رموز صوفیه است.

مولوی شناس ترک، استاد گولپینارلی نیز اعتقاد قاسم انوار را به نهضت حروفیه قابل تردید می‌داند. پروفیسور براون غزلی را که در دیوان قاسم آمده و شامل پاره‌ای از افکار و تعالیم حروفیه است و نیز مصاحبت او را با یکی از مریدان فضل الله (سردسته این نهضت) دلیل بر حروفیه بودن او می‌داند.

از اندیشه منعکس شده شاعر در آثارش می‌توان به گرایش او به حروفیه پی برد زیرا اصولاً شاعران زیرک کمتر به صراحت سخن گفته‌اند. از طرف دیگر قاسم از حلاج و بایزید بسطامی که تأثیر زیادی بر اندیشه‌ها و تعالیم حروفیه داشته‌اند، با تکریم فراوان و فوق العاده‌ای یاد کرده است و بیش از سی مرتبه حلاج و اندیشه‌های او مضمون شعرویی شده‌اند.

از نکات دیگری که انتساب قاسم انوار را به حروفیه تأیید می‌کند به این موارد می‌توان اشاره کرد:

زهده و پارسایی و عزلت‌گزینی قاسم و مناعت طبعش و حلال خوری و تلاش در جهت جلب حمایت حاکمان وقت که یادآور منش فضل الله (بنیانگذار نهضت حروفیه) است، شباهت غریب بین تعالیم حروفیه و اعتقاد آنان به کنز مخفی با تعالیم و آرای شاعر در این زمینه، ذکر نام قاسم انوار در آثار معتبر حروفیه، التفات ویژه قاسم انوار از میان پیامبران به یوسف، نوح، مسیح و موسی به کردار حروفیه و همچنین واقعه خواب دیدن تیمور که شرح آن در دیوان آمده است.

عنوان مقاله : اسکندر و اسکندرنامه‌ها

نویسنده : حسین رزمجو

مآخذ : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد،

س سی و دوم، ش سوم چهارم (پاییز و زمستان ۷۸)

این مقاله مربوط به زندگانی پرماجرایی اسکندر مقدونی و افسانه‌هایی است که پس از مرگ این سردار و جهانگیر معروف، توسط افسانه پردازان درباره وی ساخته می‌شود و بتدریج او را به شخصیتی اسطوره‌ای مبدل می‌کند و کتابهایی به نام

«اسکندر نامه» و «اخبار اسکندر» به زبانهای مختلف یونانی، رومی، عربی و فارسی در مورد او نوشته می‌شود و به آثار ادبی این زبانها راه می‌یابد.

بعضی از مفسران و تاریخ نویسان ایرانی، اسکندر را همان «ذو القرنین» دانسته‌اند که در قرآن مجید - در آیات ۸۳ تا ۹۳ سوره مبارکه کهف - از او نام برده شده است.

شخصیت تاریخی توأم با افسانه‌های اسکندر، موجب رویکرد غده‌ای از شاعران حماسه سرای ایرانی به او می‌شود و فردوسی نخستین شاعری است که شرح احوال اسکندر را در اثر بزرگ حماسی خود - شاهنامه - به رشته نظم درآورده و پس از وی نظامی گنجوی رخدادهای زندگی اسکندر را مفصلتر در اسکندرنامه خود به شعر درآورده که به واسطه زیباییها و لطایف شعری این اثر، پس از وی مورد تقلید غده‌ای از گویندگان قرار گرفته که معروفترین آنها عبارت است از: امیر خسرو دهلوی صاحب «آینه اسکندری»، عبدالرحمن جامی سراینده «خردنامه اسکندری» و بدرالدین عبدالسلام کشمیری شاعر نیمه دوم قرن دهم ناظم «قصه ذو القرنین».

عنوان مقاله : نگاره و تندیس فنا در اشعار صائب تبریزی

نویسنده : هایده قمی

مآخذ : فصلنامه فرهنگ، ش ۲۵ - ۲۶ (بهار و تابستان ۱۳۷۷)، ص ۴۷

تا ۷۹

در این مقاله نویسنده نخست شرح حال صائب تبریزی را ذکر کرده، سپس ویژگیهای او را به عنوان شاعر سبک هندی و متفکر صوفی برشمرده و توضیح داده است. مهمترین این ویژگیها عبارت است از: نوآوری در اندیشه و بافت کلام؛ به کار بردن اصطلاحات روزمره در شعر؛ به کار بردن کلماتی که مطابق دستور زبان رسمی یا در سطح زبان ادبی فارسی نیست؛ کثرت استفاده از تشبیه و تصویر و استعاره‌های چند پهلو؛ نزدیکی به طبیعت؛ به کار بردن صنعت اغراق در سطحی عمیق و

وسیع؛ انعکاس نیافتن حقایق سیاسی و اجتماعی در شعر او.

در قسمتی دیگر از مقاله، نویسنده اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر صائب را توضیح داده است. با توجه به تعصب شاهان صفوی، این دوره، دوره سختی برای تصوف بود؛ ولی در این سالهای دشوار تصوف به حیات خود ادامه داد. تصوف در شعر صائب و مقام او به عنوان صوفی از دو طریق مشهود است:

۱ - صائب بارها از صوفیان بزرگ ایران تمجید کرده و بر طریق زندگیشان به عنوان اهل تصوف صحنه گذاشته است.

۲ - حفظ و تداوم نگاره‌های مذهبی در اشعار صائب، شباهت زیادی به نگاره‌های بسیاری از شاعران اهل تصوف ایران دارد. چهار ویژگی زیر که در شعر صائب و اغلب صوفیان ایران مشترک است، می‌تواند دلیل راسخی بر اهل تصوف بودن صائب باشد.

الف. تکرار مضامین صوفیانه‌ای چون: وحدت وجود، عشق، ناپایداری عقل، و «فنا» در شعر صائب.

ب. داشتن زبان عاشقانه در توصیف آفریدگار، انسان و اصل وحدت وجود

ج. صائب نیز چون غالب شعرای صوفی، خط تمایزی میان صوفیان راستین و غیر صوفیان در اشعارش ترسیم کرده است.

د. بردباری، احترام و برخوردی سازگارانانه با پیروان سایر سنتها و مذاهب.

گفتار دوم و سوم این مقاله به تعبیر فنا از دیدگاه صائب و نمایش فنا در شعر او اختصاص دارد. فنا از نگاه صائب یعنی عروج به بالا، فراتر از تمایلات و قیود جسمانی، مجذوب جانان یا دلدار شدن و محو گردیدن در وحدت وجود.

هرگاه مقوله فنا در میان است، صائب آن را با یک یا چند عنصر از عناصر چهارگانه مرتبط می‌سازد؛ برای مثال: صائب، میل دلداد را به عروج در سفر خویش به سوی فنا به کمک زبانه کشیدن خستگی ناپذیر و جهنده شعله در عنصر «آتش» ترسیم می‌کند «پرواز تا به اوج فنا چون شرر کنیم». در ابیاتی دیگر عنصر «آب» تسخیر قلم صائب گشته است تا فنای فی الله و بقای بالله را روشنگرانه به تماشا بگذارد. ارتباط عنصر «خاک» و فنا نیز در سنت این مرز و بوم، ارتباطی آشکار

است. جسم پس از مرگ تبدیل به خاک می‌شود. این تعبیر آشناگاه به خدمت صائب می‌شتابد تا تأکید بر وجود ابدی دلداده پس از فزای خویش در دلدار باشد. عنصر «هوا» نیز گاهی در اشعار صائب در قالب گردباد ظاهر و ایفاگر نقش دلداده می‌شود که در راه رسیدن به فنا از مقامی به مقام دیگر قدم می‌نهد و حالی را پس از حال دیگر تجربه می‌کند.

نقش مهم این عناصر در نمایاندن دنیای برون و درون، بخشی مدیون خواص طبیعی خودشان است؛ زیرا که این عناصر همگی سرچشمه حیات و به وسعت آن، و بخشی نیز از نقشی است که در دنیای برون به عهده دارند؛ چرا که این عناصر همگی بی وقفه در تغییر و تحول از حالتی به حالتی دیگر هستند. چنین صفاتی، آنگاه که در یکدیگر ادغام پذیرند، نگاره‌ای گویا از حلقه حیات و چرخش بی آغاز و بی انجام آن عرضه می‌دارند که ازل را به ابد پیوند می‌زند.

عنوان مقاله : جامعه ادبی عصر صفوی

نویسنده : دکتر محمود فتوحی

مآخذ : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم،

دوره جدید، س چهارم و پنجم (بهار ۷۵ - زمستان ۷۶)، ص

۴۹ تا ۷۱

باستناد به اسناد تاریخی - ادبی و بهره‌گیری از یافته‌هایی درباره گروه‌های ادبی، شخصیت و طبقه اجتماعی شاعران، رفتارهای فرهنگی و اخلاقی و آگاهی ایشان که از خلال تذکره‌های ادبی و منابع تاریخ ادبیات فراهم آمده است تصویری از جامعه ادبی عصر صفوی و شبه قاره می‌توان ارائه داد.

تأکید بر نوجویی و توجه به مضامین نو و معانی بیگانه و تازگی در شعر، شاعر عصر صفوی را و می‌دارد تا به جای مطالعه در آثار سنتی، خلاقیت را در درون خود بجوید و به گذشتگان متکی نباشد. از مهمترین عوامل گسست، تهاجم مغول و تیموریان و نبردهای مذهبی صفویان، از بین رفتن مراکز فرهنگی - علمی و

دانشمندان و مهاجرت ایرانیان اهل دانش و فرهنگ به هند است. این عوامل باعث شد که مرکزیت علمی - فرهنگی در داخل کشور از بین برود. شعر سبک هندی به دلیل اینکه جهان بینی و اندیشه تازه‌ای را پشتوانه تحول طلبی خود ندارد، قادر به شکستن تمامی معیارها و قالبهای کلاسیک نیست.

رشد فعالیت‌های بازرگانی و درهم ریختن ارزشهای ملی و گروهی، جامعه عصر صفوی را به سوی فردگرایی می‌کشاند. در شعر سبک هندی با جهانی محدود و جزئی روبه رو می‌شویم که در محدوده یک بیت خلاصه می‌شود. شاعر به بیان لحظه‌های امپرسیونیستی و گذرا اهمیتی خاص می‌دهد و از مفاهیم کلی هستی شناسانه غافل می‌ماند. شاعر این عصر تنها می‌اندیشد و مستغرق در لحظه‌هاست و بر اندیشه جمعی وابسته نیست. شاعر سبک هندی از سویی بر قریحه و استعداد خود می‌بالد و از دیگر سو پیوسته سخن از در ماندگی و بی‌کسی و یأس سر می‌دهد. از لحاظ شخصیت اجتماعی، بیشتر شاعران این دوره خود را در مقابل معشوق، بسیار پست می‌بینند و نوعی شعر به نام «سگیه» رواج می‌یابد که شاعر خود را سگ معشوق یا فروتر از آن می‌داند. در این دوره شاعری پیشه‌ای همگانی است و از هر طبقه‌ای در میان شاعران افرادی دیده می‌شوند. در جامعه ادبی این عصر مسائل اخلاقی چندان رعایت نمی‌شود و قهوه‌خانه‌ها و انجمنهای ادبی، فضایی اخلاقی و عقیف ندارند. غرور و نخوت از ابعاد منفی شاعران این عصر است. تظاهر به شوریدگی، بدزبانی، شکستن عرف و عادات اجتماعی و بی‌پروایی از لوازم شهرت و نام آوری بوده است. جمع‌کثیری از شعرا به افیون و مواد مخدر اعتیاد داشتند و برای سرودن شعر و فراهم آوردن فضایی مناسب برای آفرینش شعر از این مکلفات بهره می‌جستند.

عواملی چون ضعف اطلاعات عمومی، از بین رفتن مراکز علمی و فرهنگی و کتابخانه‌ها در جریان غارت مغول و سلطه بیگانگان و سیاست حاکم بر این دوره باعث تنزل سطح آگاهی در این دوره بود. بسیاری از شاعران این عصر از مقدمات علوم ادبی بی‌بهره بودند و روزگارشان به مطالعه اشعار یکدیگر می‌گذشت. حتی برخی از ایشان با معانی کلمات و ترکیبات صرفی و نحوی زبان فارسی

آشنایی نداشتند.

دغدغه شهرت و جاودانگی در سخن در شعر بسیاری از سخنوران دیده می‌شد. شعر، حکم امری مقدس را یافته بود. کمتر کسی پیدا می‌شد که به شعر و شاعری نیندیشد. گروهی بر سر تخلصهای شعری ستیزه داشتند. انگیزش رفتاری این گویندگان در سرودن و تتبع شعر، شهرت‌طلبی و جستجوی مقام سیاسی و اجتماعی بود.

از اواسط قرن دهم به دلیل بی‌توجهی دربار صوفیه و بزرگان سیاست به شعر، شعر بتدریج به میان مردم آمد و مدت زمانی از جانب خانقاه‌ها حمایت می‌شد و آثار ادبی عرفانی از طرف صوفیان ارائه می‌شد. با رسمیت یافتن تصوف، روند آفرینش ادبیات عرفانی به تقلید و تکرار تجربیات گذشتگان محدود شد و کار آن به ابتدال کشید و ذوق تحول طلب جدید را سیراب نمی‌کرد. ذهن مردم، هنر واقعگرا را بیشتر می‌پسندید و این آغاز واقعگرایی یا رئالیسم بود. بازار مشاعره و شعرخوانی از دوره بابا فغانی رواج یافت و انجمنهای ادبی و قهوه‌خانه‌ها که مراکزی برای شعرخوانی شده بود، تأثیر فراوانی در جهت بخشیدن به ادبیات و ذوق ادبی داشت.

در هند قرن یازدهم و دوازدهم، علاوه بر دربار که مجمع شاعران بود در منازل شخصی، قهوه‌خانه‌ها، تکیه‌ها و مساجد نیز انجمنهای ادبی تشکیل می‌شد. مجالسی هم در خانه‌های امیران و شعر دوستان برای مشاعره و تبادل نظر درباره شعر معاصران برگزار می‌شد. *شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

در این محافل چه در هند و چه در ایران، شعرها نقد می‌شد و گاه مباحثه به ستیزه و جدال می‌انجامید. این نقدها مبتنی بر اصول و معیارهای خاصی نبود، بلکه ذوقی و استحسانی بود.

در هر حال این انجمنها و مجالس و نشستها تأثیر زیادی در روند آفرینش ادبی و نقد ادبی داشت.

عنوان مقاله : رویکرد علما به فارسی نگاری در عصر صفویه

نویسنده : سید عباس میری

مآخذ : مجموعه مقالات مطالعات ایرانی، س ۷۹، ص ۱ تا ۳۸

در دوره صفویه نهضت فارسی نگاری، ترجمه و شرح متنهاى سودمند به انگیزه گسترش تشیع از سوی علما و دانشوران پایه گذاری شد و زبان فارسی، جایگاه بایسته خود را پیدا کرد.

مبنا و سرآغاز نهضت ترجمه وجود زمینه‌های گسترش معارف و فرهنگ تشیع در جامعه، آمادگی و شوق زیاد مردم برای یادگیری آموزه‌های دینی و واقع‌نگری علمای این دوره بود.

علمای شیعه در عرصه کلام و سپس فقه و احکام و سرانجام همه آموزه‌های دینی، به برگردانی آثار عربی به فارسی پرداختند.

از مهمترین تلاشهای علمی دانشوران دوره صفوی، تبیین، تدوین و گسترش عقاید تشیع بود. مسأله بقا و فنای روح و جبر و اختیار، قضا و قدر از مقوله‌های پرگفتگوی عصر صفوی بوده که منجر به نگاشتن رساله‌هایی در این زمینه شده است.

علمای ربانی دعاها و متن نیایشها را که به زبان عربی است، ترجمه کردند و شرحهایی برای آنها تهیه کردند که بسیار کارساز بوده و هست.

عالمان دین به شرح و ترجمه روایاتی که برای آگاهی و نفوذ فرهنگ شیعه در جامعه کارا بود، همت می‌گماشتند و آن را با نشر روان در اختیار علاقه‌مندان می‌گذاشتند و آثاری در این زمینه تألیف کرده‌اند.

از مباحث بسیار مهمی که عالمان دوره صفویه خود را موظف به پرداختن به آن می‌دانستند، پراختن به زندگانی، سیره، فضایل، خصال عالی معصومان و آموزه‌های شیعی بود که به روشنگری از زوایای گوناگون زندگی به زبان فارسی پرداختند.

علمای دوره صفویه با آثاری در زمینه‌های زندگانی معصومان و فضایل و خصال عالی آنان و نیز با بیان غم و اندوه امامان و مرثیه بر آل طه، نقش مهمی در تربیت و

پایبندی مردم به دستورها و آیینهای شرع داشتند.

در زمان صفویه احکام و مسائل فقهی که همیشه مردم مسلمان و مؤمن در آن باره دغدغه خاطر داشتند به زبان فارسی برگردانده شد و در اختیار مردم قرار گرفت و آثاری در این زمینه تألیف شد.

دگرگونیهای سیاسی اجتماعی و مذهبی صفویه، عرصه بسیار مناسبی برای تبادل آگاهیهای مذهبی فراهم آورد و توسط علما برای پاسخ به پرسش و مشکل شرعی مردم رساله‌هایی تدوین شد و در اختیار آنان قرار گرفت.

در زمان صفویه همچنین، فقیهان و فیلسوفان، با بهره‌گیری از سخنان پیشوایان دین و عهدنامه مالک اشتر آثار ارزنده‌ای با نثر فارسی به جا نهادند و برای ارائه دیدگاه‌های سیاسی و حکومتی شیعه به ترجمه، شرح و بهره‌گیری از نامه‌ی علی (ع) به مالک اشتر پرداختند. همچنین براساس رهنمودهای پیشوایان دین و منابع دینی به نگرش، ترجمه و شرح روایات به نثر فارسی در باب اخلاق و پندها و اندرزها روی آوردند.

نهضت ترجمه و فارسی‌نگاری به نثر معارف، احکام شرع، آموزه‌های دینی، احیای ارزشها، زدودن غبار از آثار و میراث دینی، استقلال کشور و... کمک کرد. مهمتر اینکه این حرکت عالمانه، زبان فارسی را از زبان محاوره و نگارش کتابها و آثار معمولی، به حوزه‌های علم و دانش کشاند و بانگارش آثار قویتر و ترجمه و شرح متنهای اصلی دین، خدمت بزرگی به جاودانگی و ماندگاری زبان فارسی کرد.

عنوان مقاله : مقدمه‌ای بر بازتاب اوضاع اجتماعی در شعر دوره قاجار

نویسنده : نسرین مسعودی خراسانی

مآخذ : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد،

س سی و دوم، ش اول و دوم (بهار و تابستان ۷۸)، ص ۲۵۱ تا ۲۶۳

تحول مضمون در شعر و نثر دوره قاجار به عواملی مثل راهیابی فلسفه و افکار نوین غرب و آشنایی با کتابها و نشریات کشورهای دیگر وابسته است.

عواملی چون آزادیخواهی، اسلام خواهی، وطن پرستی، انقلاب، صلح عمومی و انتقاد از اوضاع اجتماعی غرب از مضامین اصلی شعر این دوره است. آزادی در معنای دموکراسی غربی و رهایی زحمتکشان جامعه از قید ستم سرمایه داری در شعر دوره مشروطه جلوه گر شده است.

آزادی عقیده و بیان، آزادی زنان و لزوم تعلیم و تربیت همگانی در جای جای شعر مشروطه، جلوه کرده است.

انقلاب در شعر دوره قاجار بیشتر به مفهوم فرهنگی و اجتماعی است تا سیاسی. پس از مشروطه فریاد انقلاب آن هم انقلاب سوسیالیستی به عنوان تنها راه نجات مردم در شعر به گوش می رسد.

وضعیت کارگران و رنجبران موضوعی است که در شعر شاعرانی چون نسیم شمال، ایرج میرزا، پروین اعتصامی و دیگران سهم بسزایی دارد.

اوضاع اجتماعی، وضع مردم، مشکلات اقتصادی و طرز معیشت آنان، اوضاع تجاری و... از موضوعات خاص شعر در عصر مشروطه است.

افکار و آداب و رسوم مذهبی مردم، چون سینه زنی و نوحه خوانی در ماه محرم، برپاداشتن اعیاد مذهبی و آیینهای ملی مانند نوروز، نیز در شعر این دوره انعکاس یافته است.

در آثار ادبی دوره اخیر قاجار، به غیر از موارد مذکور، انتقاد سیاسی و اجتماعی، افکار و طرز سلوک شاهان، افکار عمومی و اوضاع اداری و احوال کارگزاران حکومت، مانند گزارش دقیق بروشنی از زبان شاعر بیان شده است.

رتال جامع علوم انسانی